

۱۳ - شامی کرماشانی حنجره دردها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

● موسی بیدج

موسی سرود

شامی کیست؟

شامی کرماشانی از شاعران زمانه ماست و جوهر سخن او را «فقر» و «غنا» صورت می‌بندد. ستیز میان سبیدی و سیاهی، قدمتی به درازای هستی بشر دارد و هر شاعری سخنی از این گونه بیاورد، در هر مقطعی از تاریخ هم که باشد، شاعر زمانه ماست. شامی زندگی مصیبت‌باری داشته است. او در سه‌سالگی به بیماری آبله دچار شد و بر اثر آن از نعمت بینایی محروم گردید. از این واقعه دیری نگذشت که مادر او از دنیا رفت و شامی از آغوش گرم مادر محروم ماند. ده سال بعد که شامی هنوز نوجوان و نیازمند سرپرستی بود، پدر نیز دارفانی را وداع گفت و اندوه شامی را به اوج رساند.

شاعر در این باره چنین سروده است:

تا من وارد بیم وهی مهنت سهر
وهی دونیای پورجهور وه پور ماجهرا
ههنوز نه‌شناسوم چه‌پوراس دست

چه بسیارند شاعرانی که به تن در گمنامی می‌زیند اما به روح بلند آوازه‌اند و شهره آفاق. و چه بسیار شاعران محلی مرزوبوم ما که مصداق بارز این سخن‌اند.

«شامی کرماشانی» یکی از این نام‌آوران گمنام است، که با تلاش دلسوختگانی چند پاره‌ای از شعرهایش از گزند فراموشی مصون مانده و در دفتری از سوی انتشارات سروش منتشر شده است. کتاب نودصفحه‌ای چه پکه گول (دسته گل) از ده سال پیش تاکنون حداقل شش بار تجدید چاپ شده است و این خود بهترین گواه اعتبار این شاعر نزد هم‌زبانان شعر دوست اوست.

سروده‌های «شامراد مشتاق» متخلص به «شامی کرماشانی» به زبان کردی و به لهجه کرمانشاهی است. ناگفته نماند که گویش کرمانشاهی - به دلیل سهل‌العبور بودن منطقه - واژگان فارسی بسیاری را به خود پذیرفته و اکنون به صورت پللی میان دو زبان همخانواده کردی و فارسی است.

دهست جهاندار جهان‌بینم به‌ست
 سی ساله نیمه تفل خار و زار
 مادهم وده‌رد سه‌ختی بی دوچار
 شش ماه تمام وہ‌بان جا بی
 عاقبت ده‌وای دهردهش فنا بی
 من منم نه‌رای جه‌فای زه‌مانه
 په‌ی تیر ته‌عنه‌ی خیش و بیگانه
 له‌به‌عده‌ز ده سال فه‌وت مادهم
 خاک په‌تیمیش رشیا‌ده سهرم

ta men wared bim way mehnat sara
 way donyaye porjawr wa por majara
 hanooz nashnasom chaporase dast
 daste jehandar jehanbinem bast
 se sale nima tefle khar o zar
 madarem wadard sakhti bi dochar
 shash mahe tamam wabane ja bi
 aghebat dawai dardash fana bi
 men manem aray jafai zamana
 pay tire ta'nay khish o bigana
 laba'daz dah sal faute madarem
 khake yatimish reshyada sarem

وقتی که پای نهادم بر این محنت‌سرا
 و این عرصه پر‌جور و ماجرا
 هنوز دست چپ و راست خود را از هم باز نمی‌شناختم
 که دست جهاندار، چشم‌هایم را فرو بست.
 آن‌گاه که کودکی خوار و بی‌پناه بودم،
 مادرم سخت بیمار شد،
 شش‌ماه خفته در بستر
 و جان سپرد از پی دردی جانکاه.
 من ماندم و جفای روزگار،
 آماج طعنه بیگانه و آشنا.
 ده‌سال پس از مادر نیز
 گرد یتیمی بر سرم نشست.

از آن پس، یکی از متمولان شهر کرمانشاه سرپرستی شامی را بر
 عهده می‌گیرد. در آن روزگار وسایلی مانند رادیو و تلویزیون وجود
 نداشت و مردم برای سرگرمی - به خصوص در شب‌های بلند زمستان -
 هر شب در خانه یکی گرد می‌آمدند و حکایات و مثلها و شعرهای
 بزمی و بزمی می‌خواندند و تا پاسی از شب بدین‌گونه می‌گذشت.

شامی، نوجوان نابینا، از طریق همین مجالس پی برد که به شعر،
 عشقی پایان‌ناپذیر دارد و اگرچه از نعمت بینایی محروم است، اما
 خداوند او را از حس و دریافتی سرشار برخوردار کرده است.
 شامی در آن سالها به شعرهای «ملا الماس‌خان»، «غلامرضا لر» و
 «سید صلاح» که سینه به سینه میان شب‌زنده‌داران نقل می‌شد،
 ارادت می‌ورزید و بسیاری از شعرهای آنان را از بر کرده بود و
 تحت‌تأثیر همین اشعار، سرودن را آغاز کرد.

با گذشت روزگار، شامی به مرحله‌ای از شعر و شعور دست
 یافت که دیگر نمی‌توانست سربار دیگران باشد؛ لذا به خرده‌فروشی
 و داد و ستدهای فقیرانه روی آورد. او چای و پارچه و مایحتاج
 مردم فقیر را از منطقه قصرشیرین می‌خرید و در کرمانشاه
 می‌فروخت. زمانی هم که مأموران بین راه قصد جرمه‌کردن او را
 می‌کردند، با خواندن شعرهای طنزآمیز و گفتن حکایت‌های شیرین
 آنان را از این کار منصرف می‌ساخت. و بدین‌گونه روزگار
 می‌گذراند.

مضامین شعر شامی

شامی با اینکه خواندن و نوشتن نمی‌دانست و نزد کسی تلمذ
 نکرده بود، به مدد قریحه و استعداد شاعری، ذهن تیزبین و حضور
 در عمق و لایه‌های زیرین جامعه، از اوضاع و شرایط حاکم بر
 مردم آگاه بود و شعر خود را به خدمت آرمانها و حرمانهای آنان
 می‌گرفت. درونمایه سروده‌های شامی را مضامین اجتماعی و
 اخلاقی تشکیل می‌دهد. شعرهای او تصویری بارز از رنج مردمان
 تهی‌دست را به نمایش می‌گذارد. بهترین نمونه سروده‌های اجتماعی
 شامی که زیانزد هموطنان ما در منطقه غرب است، شعر
 «اجاره‌نشینی» است. شاعر با زبانی طنزآمیز، نقشی دردناک و زیبا
 از پیرامون خود می‌زند که زبان‌حال بسیاری از مردم مناطق محروم
 میهن ماست:

توای بزانی، سگ وه‌حالم نه‌و
 ناسایش نه‌یرم، نه روز و نه شه‌و
 صوب تا نیواره هام له ته‌ق و ده‌و
 تا سهر مانگ‌بای دوتیکه نه‌سپه‌و
 یا بهم فروشم، یانه‌مه گره‌و
 نوشم کراکم به‌لکه نه‌مینی
 چه‌بکهم وه‌دس کرانشینی؟
 داد وه ههرکس بهم، حه‌قم نه‌سینی

toway bezani sag wahalem naw
 asaish nairem na rozh o na shaw
 sob ta eiwara ham la tagho daw
 ta sare mangbay dotika aspaw

در گوشه حیاط، بیست نفر ایستاده،
تکیه داده به دیوار،
هفده آفتابه نیز قطار شده است
و باید برای نوبت، بلیط بگیری!
چه کنم از دست اجاره‌نشینی؟

شامی که در کار دنیا داران حیران مانده و مال‌اندوزی بیهوده
آنان را به چشم دل می‌بیند، فریاد برمی‌آورد:
موشتی زهر پهرس سکه‌ی زهر شناس
هیچ دینی نه‌یرن غه‌یره‌ز اسکناس...

moshti zarparas sekey zar shenas
hich dini nairan gayraz eskenas

عده‌ای زیر پرست و سکه‌ی زرشناس،
جز اسکناس به چیزی ایمان ندارند.
سپس به امید فردای روشن بانگ برمی‌دارد که:
نومیدوارم ایران یه‌ی سان بو
نه حاجی نه بهگ نه ناغاو خان بو
نه یه‌کی له بان فره‌ش کاشان بو
نه یه‌کی له ناو کوچه وهیلان بو

omidwarem Iran yesan bo
na haje na bag na agaw khan bo
na yaki la ban farshe kashan bo
na yaki la naw kochawalan bo

امید بسته‌ام که عدالت بر ایران حاکم شود،
بیگ و خان و اشراف‌زادگی نماند؛
نه آنکه یکی روی فرش کاشانی بنشیند
و دیگری در کوچه‌ها آواره باشد.

زبان و قالب شعر شامی

زبان شعر شامی، ساده و بی‌تکلف و برگرفته از زبان کوچه و
بازار است، با همان لحن صمیمی و گوشه و کنایه‌ها و
ضرب‌المثلهای عامیانه که اغلب با طنزی قوی و نیش‌دار و تخیلی
سرشار همراه است. شعرهای او کلاً در فضای آشنای بومی و شهر
و محله‌های محل زیست شاعر و تمام اشیاء پیرامون او سیر می‌کنند.
عنصر خیال در شعر او نقشی اساسی دارد. در این مثال دقت کنید:

سینی به‌ویته‌ی ته‌په‌ی گورستان
له گوشه‌ش نوساو نارامگای اسکان
نعلبه‌کی چون گور قاشوق وینه‌ی له‌ش
ههر له‌شی له ناو گوری دراز که‌ش

sini bawenai tapay gorestan

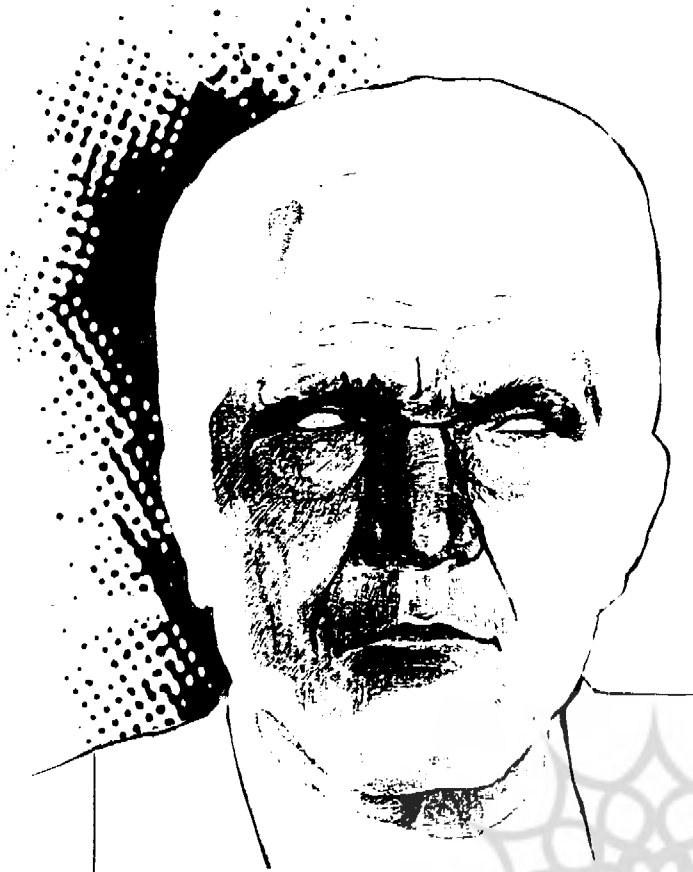
ya bam feroshem ya nama geraw
ushem kerakam balke namine
chabekam wadas keraneshini
dad wa har kas barn hagh em nayeseni

اگر می‌خواهی بدانی، [بدان که] سگ هم به حال من نیست.
روز و شب آسایش ندارم.
از صبح تا غروب در تکاپویم، اما
آخر ماه، باز هم به ناچار،
لوازم منزل را یا می‌فروشم یا به گرو می‌گذارم،
مبادا کرایه‌ام بماند.
چه کنم از دست اجاره‌نشینی
به هر کس دادخواهی می‌کنم حقم را نمی‌گیرد.

یا این تصویر از خانه‌های بزرگ مستأجرنشین که در هر اتاقش
خانواری پرجمعیت زندگی می‌کند و تصویری است صادق از
زندگی در چند دهه پیش و هنوز هم:
زانی چهن نه‌فور، هایمه یه‌ی حه‌سار؟
من ئوشم په‌نجا، تو بوش په‌نجاو چوار
دریژو کوتا، کاردارو بی‌کار
صوب له‌خه‌و هه‌لسیت، له گوشه‌ی حه‌سار
بیس نه‌فور وساس، تک داسه دیوار
حده‌هه نه‌فتاوه نریاسه قه‌تار
بایده‌په‌ی نه‌وبه‌ت بلیت بسینی
چه‌بکه‌م وه‌ده‌س کرانشینی.

zani chan nafar hayma yehasar?
men ushem panja to bush panjaw chowar
derizho kota kardaro bikar
sob lekhaw halsit la goshai hasar
bis nafar wesas tak dasa diwar
havda aftawa neryasa ghatar
bayed pay nawbat belit beseni
chabekam wadas keraneshini?

می‌دانی چند نفر در یک حیاط نشسته‌ایم؟
اگر گفتم پنجاه، بگو پنجاه و چهار،
قد بلند و کوتاه، پرکار و بی‌کار.
صبح که از خواب برمی‌خیزی، می‌بینی



la goshash nosaw aramgay eskan
na'lbaki chon gor ghashogh winay lash
har lashi la naw gori deraz kash

سینی چون تپه گورستان است.

در گوشه‌ای از آن نوشته شده:

اینجا آرامگاه استکان است.

نعلبکی چون گور و قاشق چون جسد.

هر جسدی درون گوری دراز کشیده است.

وزن و قالب سروده‌های شامی، اغلب همان وزن و قالب رایج شعر کردی در غرب کشور، یعنی مثنوی با وزن فعلن فعلون، فعلن فعلون است. اما شاعر در وزنهای دیگر نیز طبع آزمایی کرده و در گزیده اشعار او اوزان و قالب‌های دیگری از جمله دو غزل در بحر زمل نیز به چشم می‌خورد. یکی از این دو غزل، قطعه‌ای است که شاعر در دفاع از قالب‌های کلاسیک و رد قالب‌های نو سروده است:

یا فراق ناخر کوشیدم یا غم نه‌اشعار نه‌و

وهی دو دهرده نهر نهردم، دی نهلرز دیرم نه‌تو

ناو خاک قالب نه‌کهرده، گل وهی نوشن نه‌خشت

زه‌حمت سهرمای زمسان رتبه‌ی یخ دهیده نه‌و

ya faragh akher koshidam ya game ashare naw
way do darda ar namerdem di nalarz derem na taw
awo khake ghaleb nakerda gel wapi ushen na
khesht

zahmate sarmaye zemsan retbaye yakh dayda aw

سرانجام، مرا یا درد جدایی از پا می‌اندازد یا غم اشعار نو.

اگر از این دو نمیرم، دیگر تب و لرزی نخواهم داشت.

آب و خاک قالب نگرفته را گل می‌گویند نه‌خشت

و تنها زحمت سهرمای زمستان است که آب را به رتبه یخ می‌رساند.

شامی نیز مانند تمام هنرمندان راستین که غم همه جهان را بر

دوش نحیف خود می‌برند، زمانی که درها را بسته می‌بیند و غم

خفته‌ای چند خواب را در چشم تزش می‌شکند، به دردی پنهان

دچار می‌شود و دل‌آزرده و ملول سخن سر می‌دهد:

پهریشانم، پهریشانم، ولم که

دوچار دهرد پنهانم، ولم که!

وه دهردم ناشنا کردی نه‌کردی

سته‌مگر فکر دهرمانم، ولم که!

parishanem, parishanem, welemka
dochare darde penhanem, welemka
wa dardem ashena kerdi nakerdi
setamger fekre darmanem, welemka

پهریشانم، پهریشانم، رهایم کن.

دچار درد پنهانم، رهایم کن.

مرا با دردهایی آشنا کردی.

ستمگر! فکر درمانم نکردی.

حادثه‌ای غم‌انگیز

همانگونه که گفتیم، شامی از سواد خواندن و نوشتن بی‌بهره بود

و چشم‌هایش نیز جایی را نمی‌دید. کسی را هم در دسترس نداشت

تا شعرهای خود را به او دیکته کند؛ لذا بسیاری از اشعار او به

دلیل مسجل نشدن، به مرور از حافظه او به سمت فراموشی رفت.

زنده‌یاد استاد هزار، شاعر بلندآوازه گرد، نیز در دیباچه کتاب چه

پیکه گول (دسته گل) می‌نویسد که روزی شخصی به نزد شامی

می‌رود و به او می‌گوید که می‌خواهد شعرهایش را در کتابی به

چاپ برساند. شامی که آرزوی چنین روزی را داشته، اشعاری را

که بر صفحه دل خود نوشته بود، برای او بازگو می‌کند؛ اما پس از

مدتی معلوم می‌شود که آن فرد، شعرهای شامی را به نام خود چاپ

کرده است!

ناگفته نگذاریم که شامی کرمانشانی در حدود ده سال پیش در

سن شصت‌سالگی و زمانی از دنیا رفت که چشم به راه انتشار دفتر

شعر خود بود. در کتاب شعرهای شامی، چهار بیت نیز به زبان

فارسی آمده است. در اینجا با آوردن دو بیت از سروده‌های فارسی

آن شاعر دست‌نویخته، گفتن از او را به پایان می‌رسانیم:

من اگر اهل وفا یا بی‌وفا بودم گذشت

مدتی مهمان این محنت‌سرا بودم گذشت

زاغ بودم در چمن یا بلبل افسرده‌حال

در گلستان جهان گل یا گیا بودم گذشت